

نامه پاریسی، سال دهم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۸۴: صص ۱۰۳-۱۲۳

خلاف آمد عادت در شاهنامه پژوهی (نقد کتاب)

سجاد آیدنلو

معمای شاهنامه (باستان‌شناسی و داستان‌شناسی شاهنامه)، سیامک و کیلی، انتشارات
مهرینوشا با همکاری مرکز بین‌المللی گفت‌وگوهای تمدن‌ها، جلد اول، ۱۳۸۴.

به‌شاه‌نامه خواندن مزین لاف تو نظر کن در آثار اشراف تو
تو از رستم و طوس چندین مگوی در این کوی بیهوده‌گویان مپوی
که مغ‌نامه خواندن نباشد هنر علی‌نامه خواندن بود فخر و فر

پس از ابیات شاعران مدیحه‌سرای معاصر فردوسی که شاهنامه را - مشروط بدین که منظور
آنها اثر فردوسی بوده باشد - بی‌مقدار و دروغ خوانده‌اند، احتمالاً چند بیت مذکور از
منظومه علی‌نامه ربیع (سروده ۴۸۲ ق) نخستین تلقی انتقادی و دیگرسان از حماسه ملی
ایران است.

بعد از آن، زمانی فردوسی را رافضی خواندند و از گورستان مسلمانان راندند و در

روزگاری دیگر، شیخی. یارانش را از زیارت تربت شاعر، به جرم این که او عمر خویش را در ستایش مجوس گذرانده، باز داشته‌اند. یکی او را بدمذهب دانسته و دیگری گفته است: «با شفای بوعلی شهنامه گو هرگز مباش». گاه بر جنبه ادبی شاهنامه تاخته و گفته‌اند:

آسا و آبر، رستم، بیژنا حکیم این الف‌های زاید چرا؟

و گاهی بنا بر مقاصد خاص، در انتساب یوسف و زلیخا به فردوسی اصرار ورزیده‌اند. زمانی او را ستاینده شاهان پنداشته و به تعزیرش برخاسته‌اند و از سویی دیگر، همه مدایح محمود را در شاهنامه الحاقی و ساحت فردوسی را از این کار مبرا دانسته‌اند. گروهی منبع/منابع شاهنامه را شفاهی شمرده و گروهی دیگر فردوسی را به تهمت ترک و تازی‌ستیزی نکوهیده‌اند. گاهی گفته‌اند که وی سخن‌سرای روزگار سامانیان بوده و اصلاً عصر محمود را ندیده است و گاه او را مزدور مرکز شعوبی تدوین شاهنامه معرفی کرده‌اند. زمانی صاحب شاهنامه را «فردوسی حرام‌زاده» نامیده‌اند و گاهی....

اینها و چندین نمونه مشابه دیگر، تلقیات و دیدگاه‌های متفاوتی است که در تاریخ تقریباً هزارساله شاهنامه‌شناسی و فردوسی‌گرایی از گونه‌ای دیگر می‌نماید و صاحبان و معتقدان آنها برخی معارض فردوسی و شاهنامه بوده‌اند و بعضی در عین ارادت و احترام کامل به حکیم توس و حماسه ملی ایران، صرفاً خواسته‌اند نظر یا فرضیه‌ای جدید ارائه دهند. با توجه به سابقه دیرسال نگاه‌هایی از این نوع به فردوسی و شاهنامه، و نیز استمرار آن به صورت‌های مختلف در دوران معاصر، چنین به نظر می‌رسد که ماجرای هنجارشکنی درباره فردوسی و شاهنامه پایان‌ناپذیر است و همواره باید در انتظار «خلاف آمد عادت» در شاهنامه‌پژوهی بود که اتفاقاً از نظر ایجاد برخورد علمی میان آرای گوناگون و به دنبال آن، روشن شدن یا توضیح بیشتر پاره‌ای از مسائل فردوسی‌شناسی، گاهی سودمند نیز می‌تواند باشد.

یکی از تازه‌ترین و تا حدودی عجیب‌ترین نظریاتی که برخلاف نتایج پژوهش‌های دیگر به شاهنامه نگریسته، اخیراً در کتاب معمای شاهنامه مطرح شده است. خلاصه نظر محقق محترم در این کتاب این است که شاهنامه دارای دو بخش اصلی و افزوده است: از آغاز تا پایان کار کیخسرو و نیز داستان رستم و اسفندیار، شاهنامه اصل است (ص ۸) که ناظم ناشناس آن زرتشتی (ص ۳۰) و یکی از این چهار نفر بوده است: آزادسرو، شاهی، شادان برزین، و ماخ (ص ۲۴). تاریخ ولادت و درگذشت او به ترتیب ۳۰۶ (ق یا ش ۹) و

۳۷۶ است (ص ۳۸) و اثر خویش را بر پایه پیرنگ اوستا و چهره‌های آن آفریده است (ص ۹۷). از پادشاهی لهراسب تا پایان شهریاری یزدگرد - غیر از ابیات دقیقی و روایت رستم و اسفندیار - نیز شاهنامه افزوده و سروده فردوسی است. فردوسی کار خویش را حدود سال ۱۳۹۶ آغاز کرده (ص ۳۷) و پس از چهار سال و در ۶۵ سالگی به پایان رسانده است (صص ۴۵ و ۵۱). او در اصل منشی و دبیر سراینده شاهنامه اصل بوده و از همین روی سروده‌های او را در اختیار گرفته است (ص ۵۹) و چون بیست سال در نگهداری آنها کوشیده و سپس ابیات خویش را بدانها پیوسته، مجموع سال‌های شاهنامه سرایی خود را بر اساس روحیه مبالغه‌گرایی ایرانی، سی سال ذکر کرده است (ص ۵۱).

پیش از هر توضیحی باید یادآوری کرد که صورت درست و علمی نظریه پژوهشگر گرامی که از پادشاهی گیومرث تا پایان شهریاری کیخسرو را شاهنامه اصل دانسته‌اند که «با رفتن کیخسرو به جهان مینویی پایان می‌گیرد و ادامه‌اش تنها از فکر کسانی امکان داشته و یا دارد که از هم‌سنجی این دایره کمال در شاهنامه اصل با اوستا هیچ انگاری نداشته‌اند» (صص ۱۷۱ و ۱۷۲)، سال‌ها پیش و به تفصیل در مقاله‌ای درخشان از دکتر بهمن سرکارتی بررسی شده و طبق آن، شاهنامه از آغاز تا پایان پادشاهی کیخسرو دارای ساخت و بنیاد اساطیری است و گزارشی حماسی از ستیز نیروهای اهورایی و اهریمنی در سه دوران سه‌هزارساله (نه هزار سال در سنت زروانی) را ارائه می‌دهد.^۱ در واقع این بخش از شاهنامه در تقسیم‌بندی محقق محترم، در مقایسه با بخش‌های دیگر، بر اساس یک شالوده و الگوی اساطیر باستانی پرداخته شده است؛ اما این که این برهه را به تعبیر ایشان «شاهنامه اصل» و سروده شخصی غیر از فردوسی بدانیم، حداقل با استناد به سه دلیل کلی پذیرفتنی نیست: نخست این که اسناد فراوان ادبی و تاریخی از نزدیک‌ترین ایام به فردوسی تا امروز همگی از شاهنامه فردوسی سخن گفته‌اند،^۲ نه دو شاهنامه متفاوت (اصل و فرع) که بعدها در قالب موجود تلفیق شده باشد و بدیهی است که اصل در پژوهش‌ها و نتیجه‌گیری‌های علمی، استفاده از مآخذ معتبر و استناد بر قراین پیدا و پنهان آنهاست؛ لذا در نبود کوچک‌ترین

۱. برای آگاهی کامل در این باره - سرکارتی، بهمن، «بنیان اساطیری حماسه ملی ایران»، شاهنامه‌شناسی، بنیاد شاهنامه، ۱۳۵۷، صص ۷۰-۱۲۰.

۲. برای دیدن شمار بسیاری از این منابع و بررسی آنها - ریاحی، محمدامین، سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، ۱۳۷۲، چاپ دوم، ۱۳۸۲؛ دبیرسیاقی، سیدمحمد، زندگینامه فردوسی و سرگذشت شاهنامه، قطره، ۱۳۸۳، صص ۲۰۱-۳۲۶؛ نوریان، مهدی، «آخرین فردوسی از زبان پیشینیان»، هستی، اسفند ۱۳۷۱، صص ۱۳۱-۱۶۴.

اشاره یا قرینه‌ای درباره‌ی دو بخشی بودن شاهنامه و دو سراینده اصلی و فرعی آن در بین انبوه اسناد فردوسی‌شناسی، هیچ توجیه یا تعلیلی استوار نخواهد بود. در کتاب معمای شاهنامه، غیر از نظر اصلی و مکرر (شاهنامه اصل و افزوده) موضوعات دیگری مانند منشی‌گری فردوسی برای ناظم شاهنامه اصلی^۱ و... نیز بدون مآخذ یا دست‌کم استنباط از منابع است و نیازی به گفتن ندارد که به این شیوه و به یاری تخیل می‌توان دامنه نظریه پردازی‌هایی از این نوع را در شاهنامه‌شناسی و هر حوزه دیگری بسیار گسترد.

ثانیاً، در نسخه‌های پرشمار، شاهنامه اصل یا افزوده (به تعبیر پژوهشگر محترم) به دست نیامده است. این در حالی است که خود فردوسی به نسخه‌برداری از سروده‌هایش در همان زمان زندگانی خویش اشاره کرده است^۲ و بر این اساس اصولاً باید نمونه‌ها یا قرآینی از اشعار او پیش از پیوستن به شاهنامه اصل باقی می‌ماند، همان‌گونه که این استنساخ‌ها و تدوین‌های دوگانه شاهنامه، نشانه‌هایی از خود در نسخ شاهنامه و ترجمه عربی آن به جای گذاشته و برخی از آنها قابل بازشناسی است.^۳

سه‌دیگر این که هماهنگی سبکی کل شاهنامه از آغاز تا پایان ثابت می‌کند که سراسر آن، اثر ذهن و زبان پرورده یک شخص است و اگر در بخش‌هایی به اصطلاح تاریخی شاهنامه کاستی‌ها و ضعف‌هایی نسبت به قسمت‌های پیشین دیده می‌شود، شامل همه ابیات این دوره نیست؛ همچنان که تمام بیت‌های بخش‌های قبلی را هم نمی‌توان برجسته و عالی دانست و طبعاً در آنجا نیز سستی‌هایی ملاحظه می‌شود که البته در کتابی به حجم شاهنامه کاملاً طبیعی است. اما نهایتاً در دو بخش مورد نظر محقق گرامی نمی‌توان به اختلاف‌هایی از آن گونه که مثلاً میان شاهنامه و یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی وجود دارد، رسید و به استناد آن حکم به جدایی و استقلال سبکی این دو بخش کرد؛ بدان سان که شادروان

۱. مشابه این نظر را چندین سال پیش آقای رضا زاده ملک بدین صورت مطرح کرده‌اند که فردوسی کاتب یا منشی گروه مؤلفان شاهنامه ابومنصوری بوده است. ← رضا زاده ملک، رحیم، بلور کلام فردوسی، فکر روز، ۱۳۷۸، ص ۸.

۲. بزرگان و بادانش آزادگان نیشند بکسر همه رایگان
مسکو/۱۳۸۱/۸۴۵ و ۸۴۶
در این بیت نیز که در چاپ مسکو در حاشیه آمده، احتمالاً به توزیع و فروش رونویس‌هایی از شاهنامه به مهتران زمان اشاره شده است:

ابسو نصر وراق بسیار نیز بدین نامه از مهتران یافت چیز
مسکو ۱۳۸۱/۹/حاشیه ۱۸
۳. برای بحثی کوتاه و نشان دادن نمونه‌ای در این باب ← آیدنلو، سجاد، «ابیاتی محذوف یا گم شده از شاهنامه» جشن نامه استاد بهاء‌الدین خرمشاهی، به کوشش علی دهباشی (زیر چاپ).

پرفسور شیرانی بر پایه چنین تفاوت‌های بارز سبکی، انتساب یوسف و زلیخا به فردوسی را مردود دانسته‌اند.^۱ در نمونه‌هایی که پژوهشگر محترم برای این اختلاف شیوه نشان داده‌اند، استقصای کامل صورت نگرفته است و بعضی از آنها نیز قابل تأمل و بحث است. افزون بر این شایسته بود که ایشان پیش از مقایسه و داوری‌های خویش به کتاب درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی^۲ که منبع ارزشمندی در مطالعه اصول داستان‌پردازی، توصیف‌ها و زبان شاهنامه است، مراجعه می‌کردند.

در کنار این سه دلیل مهم و کلی، تناقض‌هایی در نظریات خود محقق محترم دیده می‌شود که پایه علمی دیدگاه‌های ایشان را سخت سست می‌کند. برای نمونه ایشان معتقدند که شاهنامه اصل شامل آغاز کتاب تا پایان پادشاهی کیخسرو و نیز داستان رستم و اسفندیار است؛ اما در جایی (ص ۶۲)، اشاره مربوط به مآخذ منثور شاهنامه و نقد سخن دقیقی را هم که بعد از دوران کیخسرو و از شهر یاری گشتاسپ است، از همان شاهنامه اصل دانسته‌اند و این مغایر با تقسیم‌بندی خود ایشان است. محقق گرامی یک جا فردوسی را «آدمی پوسته‌ای، عامی و بی‌دانش»، معرفی کرده (ص ۶۳) و در جای دیگر نوشته است که او «در آفرینش چهره اسکندر از تاریخ یونان سود برده» (ص ۲۰۲). سؤال این است که فردوسی عامی و بی‌دانش (به باور ایشان) چگونه زبان یونانی یا احیاناً عربی را (برای استفاده از ترجمه‌های کتب یونانی) می‌دانسته که توانسته است از تاریخ / تواریخ یونان بهره بگیرد و آیا این دو مقوله متناقض نمی‌نماید؟

به نظر پژوهشگر محترم، ناظم شاهنامه اصل یکی از موبدان مدون شاهنامه‌ای (کتابی) بوده که پهلوان دهقان نژاد - به گزارش دیباچه شاهنامه - فراهم آورده است (ص ۹۱)، و از سوی دیگر این کتاب را که درباره شاهان بوده، مأخذ او در نظم شاهنامه اصلی نمی‌دانند زیرا وی «از این که درباره شاهان بنویسد بیزار است» (صص ۹۲ و ۹۳). تناقض این دو نظر در آن است که شخصی که از سرگذشت و ستایش خسروان بیزار است و کتابی با چنین محتوا (شاهنامه ابومنصوری) را نمی‌پسندد، نمی‌تواند خود یکی از مؤلفان نامه شهریاران (شاهنامه ابومنصوری) باشد.

به باور ایشان موضوع شاهنامه اصل «درگیری ایرانیان و ترکان غزنوی» است و در

۱. شیرانی، حافظ محمودخان، «یوسف و زلیخای فردوسی»، در شناخت فردوسی، ترجمه شاهد چوهدری، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۴، صص ۲۲۱-۳۰۳.

۲. با این مشخصات: حمیدیان، سعید، درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، نشر مرکز، ۱۳۷۲.

شاهنامه اصل غزنویان، دشمن دانسته شده‌اند (صص ۹۶ و ۹۷)؛ این در حالی است که پیشتر، زمان زندگی سراینده شاهنامه اصل را میان سال‌های ۳۰۶ تا ۳۷۶ ذکر کرده‌اند (ص ۳۸) که در تاریخ ایران هنوز دوران اقتدار سامانیان است و غزنویان به چنان نفوذ و شهری دست نیافته‌اند که درگیری آنها با ایرانیان موضوع کتابی از نوع شاهنامه شود.

در این کتاب آمده است که فردوسی شاهنامه اصلی را بیست سال با رنج و تشویق نگه داشته و سروده‌های خود را بر آن افزوده است (ص ۵۱) ولی در جای دیگر می‌خوانیم: «فاصله سنی و دانشی آنان (منظور فردوسی و ناظم اصلی) بیش از آن بوده که اینان بتوانند در برابر بنشینند، پس چرا شاهنامه اصل به دست نویسنده افزوده می‌افتد؟» (ص ۵۹). سپس حدسی مطرح شده که فردوسی منشی و پاکتویس «نویسنده»^۱ اصل بوده و به این دلیل شاهنامه اصل به دست او رسیده است (ص ۵۹). چنان که ملاحظه می‌شود، رشته گمان‌هایی بی‌مأخذ و فاقد قرینه، موجب سر در گم شدن خود محقق گرامی هم شده است و ایشان ناگزیر برای توجیه و تعلیل این پندارها به طرح حدس‌هایی بی‌پایه‌تر پرداخته‌اند که کاملاً مغایر با ضوابط یک تحقیق علمی و روشمند است.

علاوه بر این تناقضات، دو ایراد عمده روش شناختی نیز در این کتاب به نظر می‌رسد: نخست این که پژوهش، بدون فهرست منابع است و همان گونه که خود محقق گرامی نیز در پیش‌گفتار تصریح کرده‌اند، در آن «از هیچ مرجعی به جز خود شاهنامه استفاده نشده است» (ص ۱۴). حال آن که بدیهی‌ترین لازمه چنین تحقیقی که در پی ارائه دیدگاهی مغایر با نتایج عمومی و مشترک پژوهش‌های پیشین است، مراجعه به همه تحقیقات معتبر قبلی در محدوده مربوط به نظریات تازه خود و رد و نقد مستدل و علمی آنها با استفاده از دلایل و قراین مستند است و بدون چنین مطالعه استقصایی، کار بیشتر جنبه توصیفی و کلی خواهد داشت تا صبغه پژوهشی و علمی-انتقادی، چون به هر حال نظر یا فرضیه جدید نیز از تأمل در مأخذ و پژوهش‌های متقدم شکل می‌گیرد و پرورش می‌یابد.

نکته دیگر این که پژوهشگر محترم کوشیده‌اند ابیاتی را که در هر یک از دو بخش شاهنامه اصل یا افزوده (مطابق تقسیم‌بندی ایشان) موافق نظر خودشان نیست، به نوعی توجیه کنند و مثلاً چنین بیت‌هایی را در شاهنامه اصل، بدون ذکر کمترین دلیلی، از اضافات فردوسی (برای نمونه - صص ۸۴ و ۱۰۰)، و در شاهنامه افزوده، از یادداشت‌های

۱. در سراسر کتاب معمای شاهنامه، محقق محترم به جای ناظم یا سراینده شاهنامه، از تعبیر «نویسنده» استفاده کرده است.

«نویسنده اصل» شمرده‌اند (= ص ۵۱۴).

بعضی از نکات قابل بحث کتاب معمای شاهنامه را می‌توان زیر چند عنوان تقسیم‌بندی و بررسی کرد که عبارت‌اند از اظهار نظر درباره مسائل مربوط به متن و تصحیح شاهنامه، استنباط نادرست از معنای ابیات شاهنامه، لغزش‌هایی درباره واژگان شاهنامه و اشتقاق و وجه تسمیه نامستند برخی لغات.

محقق گرامی در این اثر در بیست مورد درباره متن‌شناسی و تصحیح شاهنامه (اعم از اصلاح متن، تغییر واژگان و الحاقی یا اصیل بودن ابیات و داستان‌ها) اظهار نظر کرده است که از این میان فقط یک نمونه با توجه به اصول علمی-انتقادی تصحیح شاهنامه درست است (= ص ۳۲۹) و هیچ یک از موارد دیگر مبتنی بر دست‌نویس‌های معتبر و قواعد علمی تصحیح حماسه ملی ایران نیست^۱ که از جمله آنها می‌توان به این نمونه‌ها اشاره کرد: «به احتمال هر جا که در شاهنامه اصل واژه «کستی» بوده آن را با «زئار» - که بیشتر با دین اسلام نزدیک است - عوض کرده‌اند» (ص ۵۵). پیداست که صدور چنین حکمی - هر چند با قید احتمال - پیش از بررسی و مقابله کلمه به کلمه همه نسخ معتبر شاهنامه، غیر علمی است و اتفاقاً در همان شاهنامه اصل (به گمان ایشان) چند بار واژه «کستی» در ترکیب یا معنای «کستی (کشتی) گرفتن» به کار رفته است^۲ که در اصل با «کستی» به معنی «کمر بند دینی زرتشتیان» ارتباط دارد.^۳

یا، رستم «در رزم با سهراب چون در می‌ماند به ستایش یزدان روی می‌آورد و از او آن

۱. ضوابط تصحیح علمی-انتقادی شاهنامه را می‌توان در نوشته‌های دکتر خالقی مطلق و همکاران ایشان در تصحیح شاهنامه یافت. برای نمونه - شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، روزبهان، ۱۳۶۸، دفتر یکم، صص نوزده - سی و یک (پیش‌گفتار)؛ خالقی مطلق، جلال، «اهمیت و خطر مآخذ جنبی در تصحیح شاهنامه»، سخن‌های دیرینه، به کوشش علی دهباشی، افکار، ۱۳۸۱، صص ۲۸۵-۳۱۲؛ همو، «بحث در شیوه‌های تصحیح متون»، حماسه ایران یادمانی از فراسوی هزاره‌ها، جلیل دوستخواه، نشر آگه، ۱۳۸۰، صص ۵۵۹-۵۹۴؛ امیدسالار، محمود، «نکاتی درباره شیوه خالقی مطلق در تصحیح متن شاهنامه»، نامه ایران باستان، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۸۰، صص ۱۲۰-۱۲۳؛ «فراز و نشیب‌های تصحیح شاهنامه (گفت‌وگو با ابوالفضل خطیبی)»، گورهران، شماره ۳، بهار ۱۳۸۳، صص ۱۳۹-۱۵۸.

۲. برای نمونه در این دو بیت از داستان رستم و سهراب:

چو فردا بیاید به دشت نبرد / به کستی همی بایدم چاره کرد

خالقی ۲/۱۷۷/۷۴۶

ز کستی گرفتن سخن بود دوش / نگیرم فریب تو، زین در مکوش

خالقی ۲/۱۸۱/۸۰۲

۳. درباره این واژه - خالقی مطلق، جلال، یادداشت‌های شاهنامه، بنیاد میراث ایران، نیویورک، ۱۳۸۰، صص

بخش از زور و نیرویی را می‌خواهد که پیش از آن به خواست خودش به یزدان سپرده بود. این بخش را آقای جیحونی کاسته و گویا خواسته تارستم و سراسر شاهنامه را با این کاهش‌ها بیشتر زمینی کند» (ص ۱۵۶). ظاهراً به زعم پژوهشگر محترم، این بخش از داستان اصیل است و آقای جیحونی به سلیقه و ذوق شخصی آن را در تصحیح خویش حذف کرده‌اند، اما این‌گونه نیست و این روایت اصیل‌نما از ملحقات شماری از دست‌نویس‌های شاهنامه است که باید به حاشیه متن برده شود^۱ و تشخیص آقای جیحونی کاملاً درست و علمی است.

به نظر ایشان: «در دوره‌های پسین با دستکاری‌هایی که در شاهنامه اصل شده، برخی قصد داشته‌اند تا بخش کشف آتش و آهن و بنیانگذاری "سده" را حذف کنند و از این رو با جابه‌جایی برخی از بیت‌ها تنها سبب آشفتگی شده‌اند. بنابراین... وجود بخش کشف آتش... در شاهنشاهی هوشنگ... پذیرفتنی است» (ص ۲۶۳)؛ ولی تحقیقات و ادله شاهنامه‌شناسان نشان داده که داستان هوشنگ و آتش در شاهنامه الحاقی است.^۲

درباره این دو بیت از داستان رستم و سهراب

چو گودرز و هفتاد پور گزین همه پهلووانان با آفرین
 نباشد به ایران تن من مباد چنین دارم از موبد پاک یاد

معتقدند که ضبط درست بیت دوم چنین است: «چو ایران نباشد تن من مباد / چنین دارم از موبد پاک یاد» (ص ۲۸۶). در صورتی که طبق دست‌نویس‌های کهن و نیز ترجمه بنداری — که نسخه او قدیمی‌تر از نسخ موجود بوده است — همان صورت «نباشد به ایران...» درست و اصیل است (- خالقی ۱۹۶۲/۲ و ۵۹۹ و حاشیه ۷).^۳

در این بیت از داستان زال و رودابه

نشان پدر باید اندر پسر روا باشد ار کمتر آید هنر

۱. در این باره - خالقی مطلق، جلال، «یکی داستان است پر آب چشم»، گل رنج‌های کهن، به کوشش علی دهباشی، نشر مرکز، ۱۳۷۲، صص ۹۲ و ۹۳؛ همو، یادداشت‌های شاهنامه، صص ۵۴۷ و ۵۴۸؛ برای موقعیت آن در نسخ مهم شاهنامه - شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، بنیاد میراث ایران با همکاری بیلبونکا پرسیکا، کالیفرنیا و نیویورک، ۱۳۶۹، دفتر دوم، ص ۱۸۴، حاشیه ۱۴.

۲. - قریب، مهدی، «اسطوره آتش»، شاهنامه‌شناسی، صص ۱۷۰-۱۸۶؛ خالقی مطلق، جلال، «معرفی قطعات الحاقی شاهنامه»، گل رنج‌های کهن، صص ۱۳۵، ۱۳۶؛ همو، یادداشت‌های شاهنامه، صص ۳۸-۴۰.

۳. درباره تحریف این بیت، همچنین - بهار، محمدتقی، «شعرهای دخیل و تصحیف‌ها در شاهنامه»، فردوسی‌نامه بهار، به کوشش محمد گلبن، سپهر، ۱۳۴۵، صص ۱۶۵ و ۱۶۶.

به جای «باشد» صورت «ناشد» و «نشود» را درست دانسته‌اند، چون با ضبط موجود بیت دارای معنای متضاد است (ص ۳۵۶). دربارهٔ این تصحیح باید سه نکته را یادآور شد: اول این که بر پایهٔ هیچ نسخهٔ معتبری نیست. ثانیاً، مخالف قیاس است و «ناشد» وجه برساخته و بدون کاربرد است. ثالثاً، بیت با همان ضبط مستند، معنای روشنی دارد و نیازی به تغییر نیست: پسر باید نشان از پدر برده باشد و اگر هنر و توان او کمتر از پدرش باشد، رواست (روا باشد). به بیانی دیگر، اصل در اشتراک خوی و نشان پدر و پسر است، نه شدت و ضعف آن (برای دیگر نظریات متن‌شناسانهٔ ایشان ← صص ۲۹، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۱۹، ۲۷۰، ۳۲۰، ۳۲۹، ۴۸۱، ۴۰۱، ۳۳۱، ۵۳۵).

در کتاب معمای شاهنامه گاهی معنای بعضی از بیت‌های شاهنامه درست و دقیق نیست و احساس می‌شود که در گزارش آنها به منظور ایجاد ارتباط با نظریهٔ کلی این اثر، مصادره به مطلوب شده است. برای نمونه پس از این دو بیت

ستایندهٔ شهریاران بُدی به مدح افسر نامداران بُدی
به نقل اندرون ست گشتش سخن از او نشد روزگار کهن

آمده است: «بر اساس گفتهٔ این بیت‌ها آن کتاب به دلیل آن که ستایندهٔ شاهان بوده، در اصل چیزی برای گفتن نداشته است» (ص ۵۷). اما با مراجعه به این بخش از شاهنامه (گفتار اندر بازگشتن به سخن فردوسی) می‌بینیم که دو بیت مذکور دربارهٔ دقیقی شاعر است، نه منبع منثور او، و مراد فردوسی این است که گرچه دقیقی در شعر مدحی توانا و برتر بود، ولی در نظم روایات باستانی سخنش سستی گرفت. یا این دو بیت

اگر چه نیبوست جز اندکی ز رزم و ز بزم از هزاران یکی
همو بود گوینده را راهبر که بنشاند شاهی ابرگاه بر

که چنین معنا شده است: «آن کتاب نه رزمی بوده و نه بزمی، بلکه به طور کلی کامل ستایندهٔ شاهان بود» (ص ۶۵). ولی باز از همان بخش یاد شده دربارهٔ دقیقی است: هرچند دقیقی از داستان‌های رزمی و بزمی مآخذ خویش (شاهنامهٔ ابومنصوری) قسمت بسیار کوتاهی (از هزاران، یکی) را به نظم درآورد، ولی با این حال با سرودن بخش‌هایی از پادشاهی گشتاسپ، راهنما و برانگیزانندهٔ من (فردوسی) برای کار شاهنامه‌سرایی بود.

در جایی دیگر می‌خوانیم: «اسکندر در شاهنامه افزوده... در هنگام به تخت نشستن در ایران به ایرانیان می‌گوید:

دل از عیب صافی و صوفی به نام به درویشی اندر دلی شادکام

شما انگاره‌اش را در ذهن داشته باشید که اسکندر به ایران یورش بیاورد.. و در پایان از پرخوری بمیرد؛ اما آن بیت بالا را برای ایرانیان بگوید» (ص ۲۰۱). طبق دو چاپ مسکو (۴۰۶/۶) و آقای جیحونی (کتاب سوم، ص ۱۲۹۷) این بیت درباره ایرانیان نیست، بلکه از دستوری است که اسکندر برای نوازش نیازمندان و درویشان غریب در شهرها صادر می‌کند و دو بیت پیش و پس از آن کاملاً گویای این معناست.

درباره بیت

بگیرید یکسر ره زردهشت به سوی بت چین بدارید پشت

نوشته‌اند: «این نمونه... مانی را روبه‌روی زرتشت می‌گذارد و در برابر او از زرتشت دفاع می‌کند» (ص ۲۰۹). در صورتی که «بت چین» هیچ ارتباطی با مانی و مانویت ندارد، بلکه به دلیل زیبایی و شهرت بت‌های این نواحی، این ترکیب نمادی از کفر و شرک و پرستش غیرخدا قلمداد شده است. همچنین در روند داستانی شاهنامه به هنگام ظهور زرتشت (در عصر گشتاسپ) هنوز مانی وجود ندارد که در مقابل با پیامبر ایران باستان قرار بگیرد (برای نمونه‌های دیگر از استنباط‌های قابل بحث از معانی آیات - صص ۳۲، ۵۱، ۱۱۸، ۵۳۸). چنین مسامحات و لغزش‌هایی درباره‌ی واژگان شاهنامه هم دیده می‌شود؛ مثلاً: «پرستندگان در این شاهنامه [منظور شاهنامه اصل به تعبیر محقق گرامی] برابرند با کنیزان، اما معنای پرستاران روشن نیست و شاید اینان هم برابر باشند با غلامان» (ص ۲۸). این تمایز معنایی میان «پرستنده» و «پرستار» دقیق نیست و در شاهنامه شواهدی برای کاربرد این لغات در هر دو معنای خدمتکار زن (کنیز) و مرد (غلام) وجود دارد.^۱

۱. برای نمونه «پرستنده» در این بیت به معنای «خادم مرد» است:

پرستنده بیشه و گاه نغز چنین داد پاسخ بدان پاک مغز

خالقی ۱۳۱/۶۳/۱

و «پرستار» در اینجا به معنی «خدمتکار زن»:

یکی دختری ناریسیده به جای

کنم چون پرستار پیشت به پای

خالقی ۲۷۱/۲۲۰/۲

یا نویسنده در جایی دیگر می‌آورد: «دستان زند» لقب زال است که تا کنون معنای آن را در نیافته‌اند، اما خود نویسنده شاهنامه اصل معنای آن را در بیت پسین بیتی که نام دستان به زال داده می‌شود، آورده و شکفت است که تا کنون هیچ کس بدان توجه نداشته. دستان جمع دست است... در اینجا دستان نیز به معنای قانون‌ها یا قانونگان است و به درستی معنای دستور را می‌دهد» (ص ۱۴۱). نخست این که اگر به بیت الحاقی مورد نظر محقق محترم استناد شود، «دستان» به معنی «چاره و فریب» است — نه قانون‌ها — و وجه تسمیه آن، بند و مگری است که سام درباره فرزندش به کار بسته:

نهادم ترا نام دستان زند که با تو پدر کرد دستان و بند

خالقی ۱۷۱/۱/حاشیه ۴

این نوع اشتقاق‌سازی‌های عامیانه نمونه‌هایی در شاهنامه دارد.^۱ ثانیاً، این که نوشته‌اند کسی به بیت مذکور به عنوان معنا و تسمیه «دستان» توجه نداشته، درست نیست و پیش از ایشان بعضی از پژوهشگران و شارحان شاهنامه به این نکته اشاره کرده‌اند.^۲ ثالثاً، معنای لقب زال (دستان) از دیرباز مورد توجه و بحث فرهنگ‌نویسان و مؤلفان برخی کتاب‌ها بوده^۳ و یکی از تازه‌ترین پیشنهادهایی که نگارنده دیده است، نظریه پرادس اکتار شرو است که «دستان» را از صورت مفروض *dast-tanu** و به معنای «صاحب بدنی نیرومند» دانسته است،^۴ پس این جمله مهم که تا کنون معنای «دستان» را در نیافته‌اند، پذیرفتنی نیست.

به نظر پژوهشگر گرامی «موبد» در شاهنامه اصل تنها به دو معنای مرد دینی و خردمند به کار رفته است... اما در شاهنامه افزوده معنای موبد آشفته است و همچنین در همه کشورها وجود دارد» (ص ۲۴۳). در این باره باید گفت که ظرفیت‌های معنایی موبد در سراسر شاهنامه (یا اصل و افزوده به گمان ایشان) متنوع و بیش از آن دو معنایی است که

۱. برای این موضوع و شواهد آن ← خالقی مطلق، جلال، «اشتقاق‌سازی عامیانه در شاهنامه»، سخن‌های دیرینه، صص ۳۱۳-۳۲۱.

۲. از جمله ← صفا، ذبیح‌الله، حماسه‌سرایی در ایران، امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۳، ص ۵۶۱؛ کزازی، میرجلال‌الدین، نامه باستان، سمت، ۱۳۷۹، ج ۱، صص ۳۹۱، ۳۹۲.

۳. برای دیدن نمونه‌هایی از این توجهات ← رستگار فسایی، منصور، فرهنگ نام‌های شاهنامه، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۳۸۵؛ شهیدی مازندرانی، حسین، فرهنگ شاهنامه، بنیاد نیشابور، ۱۳۳۷، ص ۳۲۳.

۴. برای این پیشنهاد ←

ایشان ذکر کرده‌اند؛^۱ وانگهی در متنی به سان شاهنامه که سرچشمه‌های باواسطه آن به خدا/ینامه پهلوی عصر ساسانی می‌رسد و بخشی از روایات آن حاصل تحریر و تقریر موبدان و بازتابی از خواست و پسندهای آنهاست، طبیعی است که موبد معانی و نقش‌های متعددی داشته و به تعبیر ایشان در همه کشورها حاضر باشد.

این که ذیل ترکیب «درفشیدن تیغ» در بیت شاهنامه آمده است «درفشید به هیچ روی از واژه‌های شاهنامه اصل نیست» (ص ۳۸۶)، حکمی کلی و بدون بررسی است و در همان شاهنامه اصل (طبق تقسیم بندی محقق محترم) «درفشیدن» دقیقاً در ترکیب «درفشیدن تیغ» به کار رفته است (- خالقی ۱/۱۳۹/۸۱۰).

در این کتاب ریشه‌یابی و وجه تسمیه برخی واژگان نیز نامستند می‌نماید. از آن جمله است اشتقاق «گوسان» از «گاس: سرود» و معنای همسرایان سرودهای دینی در آتشکده‌ها برای این واژه (ص ۲۶) که هیچ سند و مبنای علمی ندارد. به نظر صائب استاد مری بویس، ریشه واژه پارتی «گوسان» مبهم است و در دو مقاله مفصل ایشان، مفهوم خواننده سرود دینی در آتشکده برای این گروه از خنیاگران و نوازندگان باستانی دیده نمی‌شود.^۲ دو نمونه دیگر از این نوع اشتقاق‌سازی‌ها درباره لغت‌های «زرتشت» و «تازی» آمده است (- صص ۱۷۹ و ۲۰۷). شاید در نقد تفصیلی یکایک نکات و جزئیات کتاب معمای شاهنامه، بتوان در اندازه کتاب یا حداقل رساله‌ای مستقل، سخن گفت، اما در اینجا به نقل چند مورد و ذکر پیشنهادها و توضیحاتی بسنده می‌شود:

۱. نوشته‌اند: «فردوسی اگر از بخش تاریخی خوشش نمی‌آمده، که تا این اندازه آن را ضعیف و بدساخت نوشته، می‌توانسته آن را ننویسد. در تاریخ نداریم که کسی فردوسی را مجبور به نوشتن این بخش کرده باشد» (ص ۹). باید توجه داشت که در کار شاهنامه موضوع اجبار یا پسند و ناپسند مطرح نبوده، بلکه لزوم رعایت ساختار و ترتیب روایی تاریخ ملی ایران (در چارچوب کلی شاهنامه ابومنصوری)، فردوسی را مقید به نظم

۱. درباره معنای گوناگون واژه موبد - خالقی مطلق، جلال، یادداشت‌های شاهنامه، ص ۹۱۱؛ نوشین، عبدالحسین، واژه‌نامهک، دنیا، چاپ سوم، ۱۳۶۹، صص ۳۱۱ و ۳۱۲؛ شامیانی، داریوش، فرهنگ لغات و ترکیبات شاهنامه، آران، ۱۳۷۵، ص ۴۸۵؛ انابکی، پرویز، واژه‌نامه شاهنامه، نشر و پژوهش فرزاد روز، ۱۳۷۹، ص ۱۹۶.

۲. - بویس، مری، «گوسان پارتی و سنت نوازندگی در ایران»، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تحقیق و بررسی توس، به کوشش محسن باقرزاده، توس، ۱۳۶۹، صص ۲۹-۶۶.

بخش‌هایی به اصطلاح تاریخی کرده است؛ چنان‌که حتی ملالت او از داستان «سخن‌گفتن بوزرجمهر پیش کسری» وی را از سرودن این قسمت باز نداشته است.^۱

۲. نوشته‌اند: «نسخه خطی موزه انگلیس... که به سال ۶۷۵ هجری نوشته شده... کهن‌ترین نسخه خطی شناخته شده می‌باشد» (ص ۱۰). قدیمی‌ترین دست‌نویس شاهنامه که تا امروز به دست آمده، نسخه موزه فلورانس به تاریخ ۶۱۴ ق است.^۲

۳. نوشته‌اند: «نویسنده اصل، زبان پهلوی را خوب می‌دانسته... کنیز او هم زبان پهلوی را می‌دانسته و داستان بیژن و منیژه را به زبان پهلوی برای نویسنده اصل می‌خواند» (صص ۲۰ و ۲۱). نمی‌توان قاطعانه منبع داستان بیژن و منیژه را متنی پهلوی دانست.^۳

۴. نوشته‌اند: «آن دوست مهربان کتابی را که می‌آورد به زبان پهلوی است، چنان‌که به نویسنده اصل می‌گوید: نبشته من این نامه پهلوی / به پیش تو آرم مگر نغنی» (ص ۲۱۱). چون با توجه به آیات قبل در دیباچه شاهنامه این بیت درباره شاهنامه ابومنصوری است و این اثر، به استناد مقدمه بازمانده آن، به زبان فارسی دری بوده است، «پهلوی» را در بیت مذکور یا باید به معنی «فارسی نو» - و نه میانه - دانست که در ادب پارسی شواهد دیگری نیز دارد^۴ و یا این که در معنای «شاهانه، پهلوانانه و حماسی» گرفت که کاملاً با محتوای شاهنامه ابومنصوری مطابق است.

۵. پس از نقل دو بیت مربوط به کشته شدن دقیقی، نوشته‌اند: «چرا نویسنده اصل که در سرودن بسیار دقیق، زبردست و ماهر است نگفته که [دقیقی] به دست غلام خودش کشته شد و "بنده" را به گونه‌ای آورده که ناشناس و دارای معنای همگانی است؟» (ص ۲۸). این دو بیت به احتمال بسیار، ناظر است بر خوی بد غلامبارگی دقیقی و کشته شدن او به دست غلامش بر اثر همین کار که در مقدمه اول شاهنامه (در آغاز نسخه بریتانیا مورخ ۶۷۵ ق) نیز بدان اشاره شده است^۵ و علت عدم تصریح فردوسی، شرم و آزر زبانی وی در گزارش

۱. سپاس از خداوند خورشید و ماه
چو این کار دلگیرت آمد به بن

که زستم ز بوزرجمهر و ز شاه
ز شطرنج باید که رانی سخن

مسکو ۲۰۶/۸ / ۲۶۲۶ و ۲۶۲۷

۲. درباره این دست‌نویس - خطیبی، ابوالفضل، «اصالت کهن‌ترین نسخه شاهنامه (فلورانس ۶۱۴ هجری)»، نشر دانش، شماره ۱۰۸، بهار ۸۴، صص ۲۸-۳۸.

۳. برای تفصیل - خطیبی، ابوالفضل، «بیژن و منیژه»، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۳، ج ۱۳، صص ۴۰۶-۴۰۹.

۴. در این باره - نائل خانلری، پرویز، تاریخ زبان فارسی، فردوسی، چاپ ششم، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۲۷۸.

۵. برای متن این اشاره - ریاحی، محمدامین، سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، ۱۳۷۲، ص ۱۹۳.

چنین موضوعاتی است که در جاهای دیگر شاهنامه هم نمونه‌هایی دارد.

۶. با توجه به اشاراتی از قبیل «بترسیدم از گردش روزگار» و «مگر خود درنگم نباشد بسی» و... در دیباچه شاهنامه، آورده‌اند: «به باور من نویسنده اصل از دچار شدن به سرنوشت دقیقی می‌ترسد و چنان که پستر خواهیم دید، او شاهنامه‌اش را هم پنهانی می‌نویسد» (ص ۲۹). به پیشنهاد نگارنده، این ترس و پنهانکاری به سه دلیل پذیرفتنی نیست: نخست این که اگر بیم و خفایی مطرح بود، فردوسی (یا به باور ایشان، نویسنده اصل) درباره جست‌وجوی منبع کار نمی‌گفت «بترسیدم از هر کسی بی‌شمار» و در واقع نیت نهان خویش را آشکار نمی‌کرد؛ ثانیاً طبق همان دیباچه، فردوسی در پی عزیمت به بخارا برای دستیابی به شاهنامه منشور است: «... سوی تخت شاه جهان کرد روی» که با به دست آمدن منبع، به یاری مهربان دوست خویش، از این کار صرف نظر می‌کند. با این وصف اگر از دچار شدن به سرنوشت دقیقی می‌ترسید، آیا تصمیم می‌گرفت که به محل کشته شدن او (بخارا) سفر کند؟ ثالثاً، اشتها او به نظم داستان‌های پهلوانی در میان دوستان و محل اقامت خویش — «سخن گفتن پهلوانیت هست» — احتمال هر گونه پنهانکاری و بیمناکی را متفی می‌کند.

۷. پژوهشگر گرامی علت کشته شدن حامی مہتر فردوسی (منصور بن محمد بن عبدالرزاق) و دقیقی را یکسان و مرتبط با ملی‌گرایی و ایران‌دوستی آنها دانسته‌اند (صص ۳۰ و ۳۱)؛ در حالی که این دو مرگ را نباید با هم در آمیخت و مشترک انگاشت؛ زیرا دقیقی در دربار سامانیان و ظاهراً به خواست نوح بن منصور به سرایش شاهنامه پرداخت و لذا اقدام ملی او پنهانی و خطر خیز نبود.

دو دیگر این که پژوهش‌های عالمانه دکتر خالقی مطلق نشان داده که ناپدید شدن و قتل منصور بن محمد علل سیاسی - حکومتی داشته است^۱ و با ایران‌دوستی و شاهنامه‌گرایی او مرتبط نبوده که احیاناً موجب نگرانی فردوسی بشود، بلکه نوان و لرزان بودن فردوسی از آن روی است که پشتیبان گردن‌فراز خویش را از دست داده است.

۸. پس از این که «شاه محمود بر تخت می‌نشیند و کم‌کم اوضاع بهتر می‌شود... نویسنده افزوده برانگیخته می‌شود تا شاهنامه‌ای را که در اختیار دارد رو کند و چون نویسنده اصل نامی شناخته شده و خطر آفرین بوده، آن را به نام خود عرضه می‌کند» (ص ۳۸). فردوسی که به زعم محقق محترم ناظم شاهنامه افزوده است، در نقل هزار و چند بیت دقیقی امانت را

۱. «یکی مہتری بود گردن‌فراز» و «جوان بود و از گوهر پهلوان»، در سخن‌های دیرینه، صص ۵۹-۹۲.

رعایت و به نام گویندهٔ ابیات اشاره کرده است، پس چگونه می‌شود که در جای دیگر چند هزار بیت از سراینده‌ای دیگر را بدون ذکر نام به سخنان خویش بیفزاید و همه را بدون حتی کمترین یادآوری تلویحی و پوشیده، به نام خود عرضه کند؟ اگر نام ناظم شاهنامهٔ اصلی خطر آفرین بوده است، ذکر نام دقیقی هم باید چنین حالتی می‌داشت، چون طبق نظر خود ایشان، دقیقی نیز از ایران‌دوستانی بوده که در راه کار و عقیدهٔ خویش کشته شده است.

۹. محقق گرامی در مواردی چنان بر پایهٔ داستان‌های شاهنامه دربارهٔ فردوسی و موضوعات این داستان‌ها داوری کرده‌اند (برای نمونه - صص ۵۴ و ۱۷۰) که گویا این روایات و جزئیات محتوای آنها جملگی بر ساختهٔ ذهن فردوسی است و اساساً منبع یا منابع منثوری مورد استفادهٔ او نبوده است؛ حال آن که هرگز چنین نیست و موضوع استناد شاهنامه بر مأخذ/مآخذ مکتوب از غایت اشتهار و اعتبار علمی، نیازی به بحث مجدد ندارد.

۱۰. نوشته‌اند: «تورانیان در واقع همان ترکان غزنوی هستند» (ص ۶۵). به نص صریح شاهنامه تورانیان هم تبار با ایرانیان‌اند و نبرد آنها در واقع یک اختلاف و درگیری خاندانی است. اطلاق واژهٔ «ترک» به این گروه، در شاهنامه و بعضی منابع دیگر اختلاطی است که ریشه در عاملی تاریخی دارد^۱ و گریگوروف در سال ۱۸۷۱ م به این نکته توجه کرده است؛^۲ به همین دلیل به هیچ روی نمی‌توان «ترک» را در شاهنامه با ترکان غزنوی مرتبط دانست.

۱۱. نوشته‌اند: «شاهنامه... از دو جزو "شاه" و "نامه" ساخته شده... نامه... به معنی داستان و "شاه" نیز صفت برتری "نامه" است. از این روی معنای آن می‌شود: شاه‌نامه‌ها شاه داستان‌ها، و یا داستان داستان‌ها» (ص ۷۱). در سنت ادبی و تاریخی ایران، شاهنامه معادلی است برای خوتای نامگ/خدا/ینامهٔ پهلوی و «شاه» در آن برابر معنایی «خدای» است. این نامگذاری در دورهٔ ساسانی و سپس عصر اسلامی به دلیل موضوع این گونه کتاب‌ها بوده که به گزارش تاریخ ملی و اخبار پهلوانی ایران در سلسله‌های مختلف «شاهی» می‌پرداخته‌اند و

۱. در این باره، برای نمونه - ریاحی، محمدامین، فردوسی، طرح نو، ۱۳۷۵، صص ۴۷ و ۴۸؛ سرکازانی، بهمن، «توران»، دانشنامهٔ جهان اسلام، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، ۱۳۸۳، ج ۸، ص ۴۵۸؛ گاباین، ا. فن، «مناسبات ایرانیان و ترکان در اواخر دورهٔ ساسان»، تاریخ ایران (پژوهش دانشگاه کیمبریج)، گردآوردهٔ احسان یارشاطر، ترجمهٔ حسن انوشه، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۷۳، ج ۳، قسمت اول، ص ۷۲۷.

۲. - آبیاف، و. ای، «زردشت و اسکیتی‌ها»، ترجمهٔ حسین مصطفوی گرو، نامهٔ فرهنگستان، شمارهٔ ۱۷، اردیبهشت ۱۳۸۰، ص ۱۵۰.

پیش از اثر فردوسی به چند مجموعه منظوم و منثور دیگر نیز داده شده است.^۱ قدیمی ترین سند درباره معنای «شاهنامه» ظاهراً نقل قول و احتمالاً توضیحی از مؤلف مجمل التواریخ است که می نویسد: «چنین گوید که در تاریخ ملوک الفرس بسیار نسخه ها تأمل کردم که ایشان "خدانامه" خوانند - که پادشاهان را خدایگان خواندندی - یعنی "شاهنامه".»^۲

۱۲. طبق تحلیل و نظر محقق محترم کتابی که مهربان دوست فردوسی (یا نویسنده اصل به تعبیر ایشان) به او می دهد، غیر از منبع کار دقیقی بوده است. ضمناً این کتاب چون درباره شاهان بوده و نویسنده شاهنامه اصل هم از نوشتن درباره شاهان بیزار بوده است، آن را مآخذ شاهنامه سرایی خویش قرار نمی دهد (- صص ۹۲ و ۹۳). این نظریه پردازی کاملاً مغایر با متن دیباچه شاهنامه است و در آنجا از بیت «یکی نامه بود از گه باستان...» (خالقی ۱۱۵/۱۲/۱) تا «بدین نامه چون دست بردم فراز...» (خالقی ۱۴۶/۱۴/۱) تکرار صفت اشاره «این» پیش از «نامه» و «دقتر» نشان می دهد که فردوسی از کتابی واحد - که برای خواننده یا شتونده، معرفی شده است - سخن می گوید و آن همان شاهنامه ابومنصوری است که به فرمان «پهلوان دهقان نژاد» تدوین می شود و مأخذ دقیقی و «دقتر پهلوی» که دوست فردوسی به او داده، همه نسخه های از این مجموعه منثور بوده است.

۱۳. نوشته اند: «داستان های شاهنامه اصل، به ویژه از زال به پس، نمی توانسته در دوره باستان وجود داشته باشد؛ چرا که موضوع آن در واقع موضوع روز در زمان نوشته شدن شاهنامه اصل است که همان درگیری ایرانیان و ترکان غزنوی است» (ص ۹۶). منظور از این جملات برای نگارنده روشن نیست، اما این اصل از مسلمات مطالعات حماسی ایران است که بسیاری از شخصیت ها و داستان های شاهنامه، خصوصاً در مقطع مورد بحث پژوهشگر گرامی (از زال تا پایان شاهی کیخسرو)، دارای سابقه اساطیری و باستانی است^۳ و حتی نبرد ایرانیان و تورانیان که ایشان آن را موضوع عصر نظم شاهنامه دانسته اند، بازتاب حماسی کارزار همیشگی دو بن خیر و شر در اساطیر است و نبرد نهایی آنها روایتی از ستیز

۱. برای بحث درباره معنای اثر فردوسی - متنی، جلال، «در معنی شاهنامه»، ایران شناسی، سال ۲، شماره ۴، زمستان ۱۳۶۹، صص ۷۴۲-۷۵۴.

۲. - مجمل التواریخ و القصص، تصحیح محمدتقی بهار، کلاله خاور، چاپ دوم، [بی تا]، ص ۸۵.

۳. در میان منابع فراوانی که به این موضوع پرداخته اند، برای نمونه می توان به حماسه سرایی در ایران از مرحوم دکتر صفا و مقاله «سخنی چند درباره شاهنامه» از شادروان دکتر مهرداد بهار در مجموعه جستاری چند در فرهنگ ایران (فکر روز، چاپ دوم، ۱۳۷۴، صص ۷۵-۱۲۷) مراجعه کرد.

فرشگردی تلقی شده است.^۱

۱۴. پژوهشگر گرامی بر این باور است که شاهنامه اصل (به تعبیر ایشان) بر اساس مأخذ/مأخذی مستقل و مستقیم سروده نشده است، بلکه ناظم گمنام، آن را با توجه به پیرنگ اوستا و چهرهای آن آفریده است (ص ۹۷). بر اهل فن پوشیده نیست که چنین کتابی حماسه‌ای مجعول و مصنوع خواهد بود که ساخته و پرداخته ذهن یک شخص است، نه محصول خواست و پند جمعی یک قوم و ملت که آن را به عنوان تاریخ ملی خویش، سینه به سینه و نسل به نسل نگه داشته باشند. حال آیا چنین شاهنامه‌ای می‌تواند اصل، ارزشمند و معتبر باشد؟

۱۵. نوشته‌اند: «خود فردوسی هم چندان نیرومندتر از دقیقی نیست و به او نمی‌آید که از ساخت بیت‌های دقیقی ایراد بگیرد» (ص ۹۹). بدون هیچ توضیحی، ایشان و خوانندگان علاقه‌مند را به مقاله ممتع و دقیق دکتر خالقی مطلق ارجاع می‌دهیم تا خود مصادیق و علل برتری سخن فردوسی را دریابند.^۲

۱۶. نوشته‌اند: «یکی از شاهکارهای نویسنده اصل در این است که اگر ما تاریخ نوشتن شاهنامه‌اش را نمی‌دانستیم، می‌توانستیم سوگند بخوریم که او شاهنامه‌اش را در دوره باستان نوشته است. این نویسنده... توانسته خود را از دوره خود جدا کند» (ص ۱۰۸). به رغم محیط باستانی و ایران پیش از اسلام در شاهنامه، نشانه‌هایی از زمان تدوین منبع/منابع فردوسی که در دوره اسلامی بوده، گاه‌گاه در شاهنامه و در همان بخش شاهنامه اصل نیز (به گمان محقق محترم) به نظر می‌رسد^۳ و نولدکه بر همین اساس نوشته است: «این حماسه بزرگ از قرنی که در آن به وجود آمده است، حکایت می‌کند»^۴.

۱۷. نوشته‌اند: «در شاهنامه اصل... مازندران که در شمال ایران است در واقع به جای پاختر - که آن هم به معنای شمال است - به کار رفته» (ص ۱۳۳). این نکته یکی دیگر از چندین اشتباهی است که به دلیل عدم مراجعه به منابع، در این کتاب پیش آمده است؛ چون موقعیت «مازندران» در شاهنامه یکی از بحث‌انگیزترین مسائل جغرافیای حماسه ملی ایران بوده که در گفتارهای بسیاری بدان پرداخته شده است و نتیجه غالب این تحقیقات نشان

۱. سرکاراتی، بهمن، «بنیان اساطیری حماسه ملی ایران»، شاهنامه‌شناسی، صص ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۸.

۲. «نگاهی به هزار بیت دقیقی و سنجشی با سخن فردوسی»، سخن‌های دیرینه، صص ۳۲۹-۳۰۶.

۳. برای دیدن نمونه‌هایی از تأثیرات اسلامی - حمیدیان، سعید، درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، صص ۱۳۱-۱۳۳.

۴. نولدکه، تودور، حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، جامی و سپهر، چاپ چهارم، ۱۳۶۹، ص ۹۹.

می‌دهد که مازندران شاهنامه هیچ ارتباطی با مازندران شمال ایران ندارد.^۱

۱۸. زال را به صرف چند مشابهت کلی «کنایه‌ای از رشن» ایزد اوستایی، دانسته‌اند (- صص ۱۳۸-۱۴۵). در صورتی که اگر در پی الگوی اساطیری زال باشیم، به نظر می‌رسد که او را باید چهره حماسی زروان، ایزد زمان، دانست و این نکته را ظاهراً نخستین بار ویکاندر یادآوری کرده است.^۲

۱۹. این دو فرضیه که «شاید ببر بیان رستم کنایه‌ای باشد از... پوست ببر آناهیتا» (ص ۱۶۰) و «می‌بایست ریشه و خاستگاه اصلی پدیده‌ای همچون اژدها که آتش از دهانش زبانه می‌کشد کوه آتشفشان باشد» (ص ۲۲۹)، سال‌ها پیش از انتشار کتاب معمای شاهنامه از سوی چند تن از محققان مطرح شده،^۳ اما در این کتاب بدون هیچ ارجاع و استنادی است که طبعاً باز از مشکلات بی‌توجهی پژوهشگر گرامی به منابع است.

۲۰. نوشته‌اند: «جغرافیای شاهنامه اصل نیز با جغرافیای تاریخی ایران همسنج است» (ص ۱۹۵). مهم‌ترین ویژگی جغرافیای حماسی - اساطیری عدم تطبیق آن با جغرافیای تاریخی و واقعی است و این خصیصه در شاهنامه هم ملاحظه می‌شود^۴ که یکی از مشهورترین نمونه‌هایش - و اتفاقاً در همان شاهنامه اصل (به گمان محقق محترم) - تنوع در موقعیت مکانی کوه البرز است.^۵

۲۱. چهره ستوده اسکندر در شاهنامه به سبب استفاده فردوسی از تاریخ یونان دانسته شده و برای ایرانی تبار بودن او دو دلیل ارائه شده است (- صص ۲۰۲-۲۰۶). در حالی که هیچ قرینه‌ای برای منبع یونانی داشتن این بخش در دست نیست - و محقق گرامی هم مطرح

۱. برای بحثی مفصل در این باره - کریمان، حسین، پژوهشی در شاهنامه، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۵، صص ۱۴۱-۲۴۶؛ و برای دیدن خلاصه مهم‌ترین پژوهش‌ها در این موضوع - همان، صص ۳۰۷-۳۴۷ (تعلیقات آقای علی میرانصاری).

۲. درباره زال و زروان - مختاری، محمد، اسطوره زال، آگه، ۱۳۶۹، صص ۱۹۱-۱۹۸.

۳. درباره «ببر بیان» - امیدسالار، محمود، «ببر بیان»، جستارهای شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۱، صص ۳۱-۴۳؛ همو، «ببر بیان و پژوهشی در فرهنگ عامه و فقه اللغة ایران»، ترجمه محمود حسن آبادی، کتاب باز، شماره ۹، تابستان ۱۳۷۲، صص ۱۱۷-۱۲۹ (متن انگلیسی این مقاله در کتاب جستارهای شاهنامه‌شناسی، صص ۴۸۳-۵۰۰ آمده است)؛ باقری، مه‌ری، «ببر بیان»، آینده، سال دوازدهم، شماره ۱-۳، فروردین - خرداد ۱۳۶۵، صص ۶-۱۹؛ و برای اژدها و آتشفشان - جنیدی، فریدون، زندگی و مهاجرت آریاییان بر پایه گفتارهای ایرانی، بنیاد نیشابور، چاپ دوم، ۱۳۷۴، صص ۳۰-۴۶.

۴. در این باره برای نمونه - مدی، ارژنگ، «سخنی پیرامون جغرافیای اساطیری و حماسی»، فرهنگ، کتاب هفتم، پاییز ۱۳۶۹، صص ۲۹۵-۳۰۲؛ انوری، حسن، «ایران در شاهنامه»، نمیرم از این پس که من زنده‌ام، به کوشش غلامرضا ستوده، دانشگاه تهران، ۱۳۷۴، صص ۷۱۹-۷۲۹.

۵. درباره البرز در شاهنامه - کریمان، حسین، پژوهشی در شاهنامه، صص ۹۹-۱۴۰ و ۲۸۹-۲۹۵.

نکرده‌اند - بلکه به احتمال فراوان فردوسی در سرودن اسکندرنامه هم از شاهنامه ابومنصوری بهره گرفته که مأخذ خود آن نیز به دلیل برخی قراین واژگانی، احتمالاً متنی عربی بوده است.^۱ اما تضاد سیمای اسکندر در این بخش شاهنامه با قسمت‌های دیگر، ظاهراً ناشی از تفاوت دیدگاه تحریرهای دوگانه *خداینامه* پهلوی است^۲ که به واسطه شاهنامه ابومنصوری به شاهنامه فردوسی نیز راه یافته است. دبیران درباری در تحریر شاهی/ملی *خداینامه*، برای فروکاستن از شدت اندوه و فضیحت شکست ایرانیان از اسکندر، برای او نژادی ایرانی ساخته‌اند و موبدان که اسکندر را سوزاننده کتاب‌های دینی زرتشتی و شخصی زیانکار می‌دانسته‌اند، در تحریرهای دینی *خداینامه* وی را گجسته و اهریمنی معرفی کرده‌اند و این هر دو تلقی در شاهنامه به جای مانده است. درباره اسکندر پیشنهاد می‌شود که پژوهشگر گرامی به منابع منتشره در این زمینه، حتماً مراجعه فرمایند.^۳

۲۲. نوشته‌اند: «اشتباه نویسنده شاهنامه افزوده [این] بوده است که شاهنامه را همچون نامه یا تاریخ شاهان معنی کرده و از نگاه او گشتاسپ و دیگر چهره‌های شاهنامه افزوده تاریخی بوده‌اند و نه افسانه‌ای» (ص ۲۱۷). باید توجه داشت که تاریخی انگاشتن داستان‌ها و اشخاص شاهنامه - البته با تأکید فردوسی بر رمزی بودن مفهوم بعضی از آنها - تنها نظر و باور فردوسی نبوده است، بلکه از مدت‌ها پیش از وی تا هنگامی که تحقیقات تازه تاریخی و باستان‌شناسی، واقعیت‌های تاریخی ایران باستان را روشن کرد، حوادث حماسی-اساطیری، تاریخ کهن ایرانیان بوده است؛ و این نه تنها اشتباه نیست، بلکه تصور یا مفهومی است که اصطلاحاً «تاریخ ملی و روایی» نامیده می‌شود^۴ و با تاریخ واقعی تفاوت دارد.

۲۳. نوشته‌اند: «ایران سرچشمه‌ای است پرریار از افسانه‌هایی مانند... گیلگمش (که همان افسانه کیومرث و یکی از افسانه‌های اوستاست)» (ص ۲۱۹). چگونه می‌توان در یک سطر و

۱. در این باره برای نمونه - خالقی مطلق، جلال، «در پیرامون منابع فردوسی»، *ایران‌شناسی*، سال دهم، شماره ۳، پاییز ۱۳۷۷، ص ۵۱۳.

۲. - خالقی مطلق، جلال، «ابوعلی بلخی»، *دانشنامه ایران و اسلام*، نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۷، ج ۸، ص ۱۰۷۵.

۳. صفوی، سیدحسن، اسکندر و ادبیات ایران و شخصیت مذهبی اسکندر، امیرکبیر، ۱۳۶۴؛ کیوانی، مجدالدین، «اسکندر»، *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، ج ۸، ۱۳۷۷، صص ۳۴۹-۳۵۴.

۴. برای آشنایی با این تلقی و باور ایرانیان - یارشاطر، احسان، «تاریخ ملی ایران»، *تاریخ ایران (پژوهش دانشگاه کیمبریج)*، ج ۳، قسمت اول، صص ۴۷۱-۵۸۷؛ و درباره سابقه تمایز میان تاریخ ملی و واقعی ایران - «مروری بر تاریخ و گرایش‌های اسطوره‌شناسی در ایران (گفت‌وگو با کامران فانی)»، کتاب ماه هنر، شماره ۵۱ و ۵۲، آذر و دی ۱۳۸۱، ص ۱۵.

۱۲۲ / نامه پارسی، س ۱۰، ش ۴۴ زمستان ۱۳۸۴

بدون ارائه قراین و دلایل استوار، داستان و شخصیت سامی (بابلی) گیلگمش را ایرانی و همان اسطوره اوستایی گیومرث دانست؛ در حالی که در کتاب معروف کریستن سن، نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایرانیان، که یکی از مفصل‌ترین و علمی‌ترین پژوهش‌ها درباره گیومرث است، با وجود ذکر نام گیلگمش به مناسبت‌های گوناگون، چنین ادعایی دیده نمی‌شود.

۲۴. محقق محترم، اژدها کشی گشتاسپ و گزینش کتابون، دختر قیصر، او را به شوهری در روم، جزو پدیده‌هایی شمرده‌اند «که مربوط به باور همگانی نمی‌شوند و از این گذشته دارای خاستگاه‌ها و ریشه‌های واقعی نیز نیستند» (ص ۲۳۱). پرسشی که پیش می‌آید این است که اژدها کشی گشتاسپ چه تفاوتی با نبردهای یلان و اژدها در بخش‌های دیگر شاهنامه دارد که باید غیر واقعی و جدا از باور همگانی پنداشته شود. مگر نه این که همه آنها صور حماسی و داستانی الگوی اساطیری «اژدها کشی پهلوان» هستند و مبتنی بر یک انگاره باستانی و گسترده بشری^۱؟ همچنین پیشگامی و استقلال عمل کتابون در انتخاب همسر، بازمانده‌ای از نظام زن/مادر سالاری است که گویا سستی غیر هندواروپایی است^۲ و مشهورترین نمونه آن در شاهنامه (اصل، به تعبیر محقق محترم) اظهار عشق تهمینه بر رستم است.

۲۵. نوشته‌اند: «در سراسر این شاهنامه [اصل] کوچک‌ترین اشاره‌ای به کشاورزی و کشت و وزر نشده» (ص ۲۶۵). این چند بیت را در پادشاهی هوشنگ چگونه می‌توان توجیه کرد؟

چراگاه مردم بدین بر فرود
پوراگندن تخم و کشت و درود
بورزید پس هر کسی نان خویش
برنجید و بشناخت سامان خویش

خالقی ۱۲/۳۰/۱ و ۱۳

جدا کرد گاو و خر و گوسفند
به ورز آورد آنچ بُد سودمند
بدیشان بورزید وزیشان چرید
همی تاج را خویشان پرورید

خالقی ۱۵/۳۱/۱ و ۱۶

۱. برای بحثی عالمانه در این باب ← سرکاراتی، بهمن، «پهلوان اژدرکش در اساطیر و حماسه ایران»، سایه‌های شکار شده، قطره، ۱۳۷۸، صص ۲۳۷-۲۴۹؛ مدخل «اژدها» در *Encyclopaedia Iranica* نیز در این باب بسیار سودمند است.

۲. برای آگاهی بیشتر ← مزداپور، کتابون، «نشان‌های زن‌سروری در چند ازدواج داستانی در شاهنامه»، داغ گل سرخ و چهارده گفتار دیگر درباره اسطوره، اساطیر ۱۳۸۳، صص ۱۶۹-۲۰۸.

۲۶. داستان رستم و اسفندیار را مربوط به پیش از آغاز نظم شاهنامه اصل و خام تر از روایات دیگر این شاهنامه دانسته‌اند (ص ۵۲۱) اما اشاره فردوسی به تنگدستی خویش در مقدمه این داستان^۱ همسان ناله‌های او از پیری و نیستی در بخش‌های دیگر است و با این قرینه می‌توان حدس زد که رستم و اسفندیار را در ایام کهنسالی خویش سروده است. علاوه بر این، به رغم ادعای پژوهشگر گرامی و با استناد به داوری چند تن از محققان صاحب نظر، رستم و اسفندیار «داستان‌های» شاهنامه و در اوج پختگی هنری و ادبی است.^۲

۲۷. نوشته‌اند: «در اوستا آمده است که زرتشت در زمان گشتاسپ آشکار می‌شود؛ اما به احتمال زیاد در شاهنامه اصل چنین نبوده، زیرا از همان آغاز این شاهنامه از آتشکده و موبد و زند و اوستا نام برده می‌شود» (ص ۵۲۵). نخست این که در سنت زرتشتی و منابع تاریخ ملی ایران همه جا ظهور زرتشت در روزگار گشتاسپ است^۳ و طبعاً در شاهنامه هم به همین ترتیب. ثانیاً، وجود عناصر و نشانه‌های زرتشتی در ایام پیش از زرتشت (گشتاسپ) در شاهنامه از تأثیرات محیط زرتشتی زمان تدوین خداینامه پهلوی در عصر ساسانیان است^۴ که از راه شاهنامه ابومنصوری به اثر فردوسی نیز منتقل شده است.

در پایان نگارنده آرزو می‌کند که محققان و علاقه‌مندانی که به حوزه تخصصی شاهنامه‌شناسی وارد می‌شوند، پیش از هر گونه اظهار و انتشار نظر تازه، همواره این بیت آموزنده فردوسی را به یاد داشته باشند که می‌گوید:

دهان گر بماند ز خوردن تهی / از آن به که ناسازخوانی نهی

رتال جامع علوم انسانی

۱. درم دارد و نُقل و جام نیید
مرا نیست، فرخ مر آن را که هست

سرگوسپندی تواند برید
ببخشای بر مردم تنگدست

خالقی ۵/۲۹۱/۳ و ۴

۲. برای نمونه - فروزانفر، بدیع‌الزمان، سخن و سخنوران، خوارزمی، چاپ چهارم، ۱۳۶۹، ص ۴۵، شفیع کدکنی، محمدرضا، موسیقی شعر، آگه، چاپ هفتم، ۱۳۸۱، ص ۲۲؛ خالقی مطلق، جلال، «درباره عنوان داستان دوازده رخ»، سخن‌های دیرینه، ص ۵۳.

۳. برای ملاحظه برخی از این مآخذ - آموزگار، ژاله و احمد تفضلی، اسطوره زندگی زردشت، چشمه، ۱۳۷۲.

۴. برای اشاره‌ای در این باب - یارشاطر، احسان، «تاریخ ملی ایران»، تاریخ ایران (پژوهش دانشگاه کیمبریج)، ج ۳، قسمت اول، ص ۵۱۳.



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی